



آنکه رؤیای شیرین ببیند، کابوسی تلخ می بیند و کم کم به این نتیجه دارد می رسد که این کابوس هادر حال تحقق هستند.

کابوس هایی که در عمل می توان نتیجه آنها را دل کنند از ایران، ناامیدی به آینده این مرز و بوم و مهمتر از همه بی تعهدی به مسئولیت فردی و جمعی در ساختن آینده خوب برای این مرز، بوم دید. به همین دلیل اگر رؤیاهای جمعی را ترکیبی از خوشی ها و ناخوشی ها، ایده ها و آرمان های خوب و بد و مهمتر از همه تصویرهایی زیبا و زشت از آینده کشور و جامعه بدانیم، باید گفت این روزها تصویرهای منفی، نه تنها فزونی گرفته اند، بلکه نقشی کلیدی در ذهن جمعی یافته اند. هرچند رؤیاهای منفی دلالیت خوب و بد ندارند، بلکه توسط مخاطبان و کنشگران بسته به شرایط و زمینه اجتماعی و سیاسی تفسیر می شوند و دلالیت و قضاوت پیدا می کنند، اما در نهایت می توان گفت رواج جمله «اینجا دیگه جای موندن نیست» و یکسان دانستن مهاجرت و نخبگی را باید دال بر آن دید که جامعه ایرانی، رؤیاهایش بیشتر به کابوس نزدیک شده تا آرزو و خوشی. گویی تصویرهای منفی که حاصل آرزوهای شکست خورده و امیدهای ناامید شده در سال های اخیر، سبب شده اند رؤیای ایرانی بیشتر دال بر کابوس ایرانی باشد و نوید سیاهی را بدهد. شرایط فرهنگی این روزها به دلیل ویژگی های حاصل از دو قرن اخیر و مجموعه ای از ناکامی های ناشی از مواجهه با مدرنیته، تخریب خویشتن که در ایده در حال توسعه بودن وجود دارد، تخریب سنت ها و طرد یا شیفتگی به جهان جدید و مجموعه ای از عوامل دیگر، منجر بدان شده است که رؤیای ایرانی، آنقدر آرمان هایش را دست نیافتنی بداند که ایران امروز را به کابوسی شبیه می داند که در گذشته ای طلایی و آینده ای موهوم گیر کرده است و بهترین راه، فرار از این کابوس است. ایده مهاجرت، بیش از آنکه ناشی از شرایط عینی باشد، ریشه در همین غلبه کابوس ایرانی بر رؤیای خوش ایرانی دارد.

کابوس ایرانی به طور متقابل متاثر و اثر گذار بر شرایطی است که در آن وجوه منفی جامعه و تصویرهای سیاه از جامعه در نسبت با سیاست و آینده پیش رو برجسته تر می شوند. به همین دلیل کابوس ایرانی (یا همان رؤیای سیاه ایرانی) محصول شرایط ناکامی ها و سرخوردگی ها و ناامیدی هاست. در این شرایط همه ظرفیت های شوق مندی و آرزومندی فرهنگ نه تنها ناکارآمد می شوند، بلکه گاه به شیوه معکوس هم عمل می کنند. در این شرایط دو منبع کلیدی تخیل فرهنگی و دودخیره کلیدی ظرفیت های شوق مندی و آرزومندی فرهنگ ایرانی که می توانستند رؤیاهای شیرینی برای ایرانیان رقم بزنند، کمرنگ شده اند. تجربه های تلخ و عدم قابلیت دیدن عناصر مثبت باقی مانده منجر به آن شده است ناکامی ها و تلخی ها و... بیش از هر چیز زمینه های شکل گیری کابوس ایرانی باشند. وقتی کابوس ایرانی جای رؤیاهای خوش ایرانی را بگیرد، آن گاه جامعه نه تنها همیشه ناراضی خواهد بود، بلکه همیشه از وقایع پیش آمده نیز هراس

خواهد داشت. کابوس قبل از هر چیز نوید آینده ای شوم خواهد بود. در نتیجه اصولاً فرارسیدن آینده برای هر عضو جامعه نامطلوب و منفی خواهد بود و به مصداق این ضرب المثل بدل می شود: هر سال در یخ پار سال. در این شرایط جامعه به هر سمتی برود، تصویری منفی خواهد داشت. لذا اختصاص مهم دیگر کابوس ایرانی شکل می گیرد که جامعه را همیشه ملتتهب و مضطرب خواهد کرد که در نتیجه آن، جامعه ایرانی پر خاشاک و عصبی خواهد بود.

در این میانه راه نجات، بازخوانی منابع فرهنگی (ملی و مذهبی و مدرن) توسط مردم و فرهیختگان و مهمتر از همه نهادهای مدنی است. نهادهای مدنی مهم ترین مؤلفه شان امید به ساخته شدن و بهبودی جامعه و همچنین مسئولیت و تعهد فردی و جمعی برای این ساختن است. به همین سبب اگر این نهادها با این خصیصه های درونی به خوانش میراث فرهنگی و پرورش ظرفیت های مثبت برای آرزومندی و آرزومندی بپردازند، قطعاً رؤیای ایرانی خصیصه های بهتر و سازنده تری پیدا خواهد کرد. متأسفانه بخشی قابل توجهی از روشنفکری نیز بواسطه نوع نگاهش به مدرنیته، حکومت در ایران و شرایط توسعه یافتگی، بر این کابوس افزوده است و کمتر امیدواری را به جامعه تزریق کرده و کمتر رؤیای مثبتی برای ایرانیان رقم

**آنچه مادر جامعه امروز ایران ذیل ایده رؤیای ایرانی می توانیم در نظر بگیریم، همان تخیل آرمانی نسبت به آینده است. هرچند این تخیل آرمانی معطوف به آینده خودش را به داشته های تصویری با واقعی گذشته های دور و نزدیک آن جماعت مستند می کند، اما در نهایت رو به آینده دارد و محصول زمانه حال است که موادی از گذشته را نیز با خود حمل می کند**

زده است. از سوی دیگر نیز نظام حکمرانی اصولاً نه تنها زمینه رشد نهادهای مدنی را فراهم نکرده، بلکه در عمل زمینه های عقیم شدن آنها را ناخواسته ایجاد کرده است. به همین سبب چراغ آینده ایران و رؤیای ایرانی بیش از هر چیزی نور و فروغش را از نهادهای مدنی می تواند بگیرد. در نتیجه هر کدام از ما باید در حد توان خودمان به ساختن و توسعه این نهادهای مدنی کمک کنیم، زیرا بسط نهاد های مدنی در جامعه ایرانی، یعنی بسط امیدواری، رؤیای ایرانی، آرزومندی ایرانی و مهمتر از همه بسط تعهد و مسئولیت فردی و جمعی برای تحقق این رؤیاها. اینگونه می توان آینده ای روشن را در تصویرها و ایده ها و اندیشه ها و عواطف مثبت و نیکو ساخت و رؤیای روشن برای آینده ایران داشت.